

پرونده

● فریدہ حسن زادہ (مصطفوی)

راتی ساکسنا

شاعری از سرزمین اساطیر؛ ہند

Rati Saxena



چہرہ های متفاوت شعر جهان معاصر

### چگونه با راتی ساکسنا آشنا شدم؟



بعد از چاپ نامه سرگشاده سام همیل در سایت شاعران ضد جنگ که در آن از چاپ کتاب اشعار صوفی در آمریکا خبر داده بود و نمونه‌هایی از آن اشعار را آورده بود ترجمه این نامه در گلبسته شماره ۶۷ چاپ شده است، پیامی از راتی ساکسنا دریافت کردم که در

آن اجازه خواسته بود اشعار صوفی را در نشریه اینترنتی Kriya که سردبیری آن را عهددار است چاپ کند. در نشریه‌اش همه‌چیز شعر پیدا می‌شد. از شعر شاعران کلاسیک هند تا اشعار شاعران امروز جهان معاصر.

در بخش شاعران امروز هند شعرهای زنی به شدت توجه‌ام را جلب کرد شعرهایی بودند ساده و پر از حرف که نه، پر از خون دل از او پرسیدم آن زن کیست و شرح حالش چیست؟ جواب داد: آن زن منم. خودمم. بیشتر اشعارم را با اسم مستعار در محلام چاپ می‌کنم که نگویند سردبیر برای خودش دکان باز کرده.

احساس کردم احتیاج دارم شعرش را ترجمه کنم. نه به اندازه بویبین و جیدن گلی که دل آدم را می‌برد. بلکه به اندازه تنها متافن با نامه دوستی که صمیمانه درد دل می‌گوید. به آن که تو را اسیر حدیث نفس کند.

و ابتدای دوستی به قول نیما ابتدای تقاضاست. از من خواست در سایتش ستونی را به معرفی شعر ایران اختصاص دهم. استقبال کردم. ترجمه اشعاری از پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد و شاملو را برایش فرستادم که بسیار دوست داشت. و نمونه‌هایی هم از اشعار شاعران جوان‌تر را خواست که قرار است در هر شماره مرتب در اختیارش بگذارم.

و یکروز نیست که از هم بی‌خبر باشیم. بعد از تمام شدن مصاحبه‌ام با او که روزها و شب‌های زیادی طول کشید حالا به صحبت‌های متفرقه درباره ادبیات می‌گذرد. گاهی نیمه شب اگر کامپیوتر را روشن کنم پیامش را آن‌سو می‌بینم: معن بیدارم. تو هم بیداری؟ ذهن خلاقش بسیاری از خاطره‌هایی را که برایش بازگفته‌ام بی‌درنگ به شعر تبدیل کرده و آن را با تقدیم نامعی به من بازگردانده نمونه‌اش شعر...

فروتنی راتی بیش از همه خصلت‌های او احترام برنگیز است. با این که یکی از زنان شاعران بزرگ هند و یکی از شاعران مطرح و تأثیرگذار کشور خود است اما وقتی شعری می‌نویسد از درمیان گذاشتن آن با دوستان و شنیدن و بها دادن به آراشان آبرویی ندارد. درباره تک تک مصراع‌ها نظر خواهی می‌کند و همیشه آماده تجدید نظر در شعرش است. با اعطاف تمام بیت یا ابیاتی را تغییر می‌دهد و قبلاً فدرشناسی می‌کنید. نمی‌توانم او را با بی‌اختیار با بسیاری از شاعران هموطن‌ام مقایسه نکنم که وقتی برایم کتاب شعری بست می‌کنند جرات ندارم بگویم بالای چشم‌تان ابروست.

در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازم. او شاعر و نویسنده هندی است که در زمینه شعر و ادبیات فعالیت دارد. او در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازد. او شاعر و نویسنده هندی است که در زمینه شعر و ادبیات فعالیت دارد. او در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازد.

در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازم. او شاعر و نویسنده هندی است که در زمینه شعر و ادبیات فعالیت دارد. او در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازد. او شاعر و نویسنده هندی است که در زمینه شعر و ادبیات فعالیت دارد. او در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازد.

در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازم. او شاعر و نویسنده هندی است که در زمینه شعر و ادبیات فعالیت دارد. او در این مقاله به معرفی راتی ساکسنا می‌پردازد.

دکتر راتی ساکسنا شاعر، مترجم و کارشناس زبان سانسکریت است.

سه مجموعه شعر به زبان هندی منتشر کرده است و یکی به زبان انگلیسی و مالایالامی (شاخه‌ای از زبان Dravidian که در کرانهٔ مالایار در جنوب خاوری هندوستان رواج دارد) وی علاوه بر این دارای تألیفات متعددی در زمینهٔ ایندولوژی و ادبیات و ویکت Vedict (وابسته به ودا Veda هر یک از چهار کتاب مقدس هندوها) است. مقالات انتقادی وی به‌طور مرتب در روزنامه‌ها و نشریات هند به‌چاپ می‌رسد. اشعار او به زبان‌های مالایالامی، پنجابی، کنکالی، تامی و... ترجمه شده‌اند و به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و ایتالیایی در نشریات ادبی معتبر دنیا مثل Veras (آمستردام، نترلند و پراگ) Edgar Literary Magazin (تگراس)، Gumbali poet (قراسیورگ) و... نیز دکترای راتی دربارهٔ وداها رسیده است. او تحقیقات دامنه‌داری در این مورد کرده است اما با نگاهی متفاوت از معاصران وداها بنا بر گفتهٔ محققان از قدیمی‌ترین متونی هستند که از انسان باقی‌مانده‌اند. آن‌ها آیات مقدسی به‌شمار می‌آیند و زمانی بود که زن‌ها اجازهٔ خواندن آن را نداشتند. راتی آن‌ها را به عنوان کتاب مقدس نمی‌خواند. از نظر او آن‌ها نمونه‌های درخشانی از ادبیات عالی‌اند. در حالی که هیچ‌کس در هند به خود جرأت نمی‌دهد که متون فلسفی و مذهبی وداها را اشعار عاشقانه خطاب کند، راتی نه تنها جرأت این کار را به خود می‌دهد بلکه آن‌ها را به گونهٔ شعرهای عاشقانه ترجمه و منتشر می‌کند.

این شاعر تا به حال ۶ کتاب شامل شعر و رباعی و قصه کوتاه از زبان مالایالاما به هندی ترجمه کرده است و از میان جوایز گوناگونی که از داخل و خارج کشور نصیب او شده می‌توان از جایزهٔ معتبر آکادمی Kendra Sahitya نام برد که به عنوان بهترین شاعر و مترجم سال ۲۰۰۰ به او تعلق گرفته است. وی نیز برندهٔ بورس بنیاد ملی گاندی است که با استفاده از آن توانست تحقیقات ارزشمند خود را دربارهٔ آثار وودیک Atharvavedic تحت‌عنوان بنذر دهر، به اتمام برساند.

راتی ساکسنا با دانشمندی متخصص علوم فضایی اهل کامپور از دواج کرده است و سفرهای متعددی به شهرها و روستاهای مختلف هند داشته و تجارب گوناگونی از فرهنگ فولکلور کشورش کسب کرده و اطلاعات او در این زمینه از بسیاری از شاعران دیگر سرزمین‌اش بیش‌تر و عمیق‌تر است. مطالعات او دربارهٔ فرهنگ فولکلور هند سبب شد تا از زاویهٔ تازه‌ای به «وداهاه نگاه کند و هویت تازه‌ای برای آن‌ها بیابد که قابل عرضه در ادبیات جهان باشد. راتی به اقتضای تعلق‌اش به کشوری که در آن زنان از بدو تولد مورد سوءاستفاده‌های گوناگونی قرار می‌گیرند و محکوم به تبعیض می‌شوند، در شعر خود از این محرومیت‌ها می‌گوید و ضمن آفریدن شعاری ناب سعی می‌کند پس‌تری را که جامعه‌اش طی قرون متعددی به‌خاطر سال‌های طولانی استعمار و متبلفاندگی از دست‌داده به آن‌ها برگرداند؛ گاه به زبان طنز، گاه به زبان استعاره و گاه صریح و عریان و گوینده مثل ضرب‌های تازه‌اند. در شعر زادگاه از تولد خود چنین می‌گوید:

نزدیکاً این رودخانه دختر چهارم زاده شد،

در خانواده‌های متوسط.

هیچ‌کس ترائهٔ شادی نخواست

و شریهٔ طبلی به صدا در نیامد.



راتی ساکسنا

سکوتی زرف سایه افکند

تنها تندر روشن کرد

آبهای تاریک این رودخانه را سر راهش به دریا.

شایسته نیایش نیاکانه نیستم

نیز سزاوار پر کردن کاسه دستانم از آب مقدس

چنان که گویم نه فرزند دختر

که هموهای گرم خورده‌ام

فر و افتاده از درخت

در میان خارستان

یا شاید در زادگاهم

مردابی را می‌مانم دور افتاده

از منظره زامگاه در کاسه دستانم



بهازگشته، درخششویی، و تمام گلی را به من بگو،  
تعلق خاطر جدی‌تری به سرنوشت انسان و افکار و  
عقایدی که او را از سرشت منزه، آزاده و خللاش دور  
کرده‌اند می‌بینم، و این نیازمند اندکی تامل از سوی  
خواننده است. شعرهای «زیباشناسی عنکبوت» و  
«زبان آن‌ها» خواننده را پشت درجه نازای می‌برد  
تا بیرون از کلیشه‌ها و فرارادهای مرسوم به دنیا  
ببگردد.

رانی ساکنا در حال حاضر مؤسس و سردبیر سایت  
معتبر ادبی هندوستان Kritiya است.

بلکه از واقعیت محض سرچشمه می‌گیرد مثل شعر  
«این‌ها ژن هستند نه دختره» که از ماجرای تبویض سه  
دختر یک خانواده فقیر هندی با یک بزرگوار گرفته  
شده است.

در اشعاری که رانی با ظاهری آرام و رؤیایی به  
طبیعت رو می‌کند، دریا و صخره و ستاره و همه آن  
چه را که در چشم‌انداز او شکل گرفته‌اند، روح  
می‌بخشد تا از زبان آن‌ها به سخن درآید و موقعیتی  
انسانی را به تماشای بگذارد؛ مثل شعر «صخره نانا»  
با «دریایی که خواب می‌بیند»

در اشعاری که فارغ‌ال‌بال‌تر به نظر می‌رسند مثل

## از دفتر خاطرات رانی

نقاشی‌های او همیشه با خطی هلالی شروع می‌شد و به ابدیت می‌پیوست.  
شاید مثل خود او که در شهری کوچک می‌زیست اما به یاری نقاشی‌هایش تا  
کالیفرنیا رفت.  
نقاش‌های بسیاری در این دنیا پیدا می‌شوند که می‌توانند زندگی‌شان را مثل  
بوم نقاشی‌شان زنگارنگ کنند اما نقاش ما رنگی جز سایه‌های تیره و وهم‌آلود  
نمی‌شناخت. هیچ سبزه‌ای در نقاشی‌هایش ندیده بودم... هر کس نقاشی‌های او را  
می‌دید برایش غمگین می‌شد و غمگین می‌ماند دستم یک‌روز تمام.  
نقاشی‌های او هرگز در هیچ یک از نمایشگاه‌های نقاشی دنیا به نمایش  
گذاشته نشد. در هیچ‌یک از گالری‌ها عرضه نشد.  
فقط تعدادی از آن‌ها روی دیوار خانه یک شاعر آویخته شد و تعدادی دیگر  
طاب، بهج شده در گوشه‌های باقی ماند.  
بی‌هیچ شکوه و شکایتی...

او بی‌شک نقاشی نبود. نقاشی می‌کرد، بی‌هیچ چشم‌داشتی... هزارگانه  
نقاشی‌هایش را برای شاعر محبوبش می‌فرستاد. نقاشی‌هایش کمک می‌کردند تا  
شاعر، شعرهای خودش را بفهمد. انگار وظیفه نقاش با ارسال نقاشی‌هایش تمام  
می‌شد. هرگز درباره آن‌ها حرف نمی‌زد و تقاضایی نداشت.  
یادداشت‌هایی کوتاه نقاشی‌هایش را همراهی می‌کرد، «این مصراع شما مرا  
یاد آن مصراع شعر پابلو نرودا انداخت» یا وقتی داشت نقاشی می‌کردم برنده‌ای  
آمد روی میز من نشست «یا الان ساعت ۲ نیمه شب است و گاو و استله در  
من ایستاده است»

من هرگز نفهمیدم چه ارتباطی بود بین او، نرودا، برنده و گاو... و شاعری که  
برایش نقاشی می‌کرد... هیچ‌کس نمی‌داند و هرگز نخواهد فهمید.  
چه گونه مرد روستایی از نرودا حرف می‌زد؟ سوالی که همیشه از خود



یک سال و نیم گذشت؛ هیچ تماسی... نه او براسم نامه یا نقاشی فرستاد و نه من برایش یادداشتی فرستادم... بعد به فکر راهکاری نشربه اینترنشی Kritya سرعام آمد... به یاد Prabhakar و نقاشی‌هایش افتادم. برایش نامه نوشتم؛ دربارا نشربه و این که می‌خواهم از نقاشی‌اش در این مجله اینترنشی استفاده کنم. به او مرزده دادم به زودی نقاشی‌هایش توسط اینترنت به اقما نقاط جهان خواهد رفت.

**Prabhakar** جواب نداد. تکران شدم. دوباره برایش نوشتم. پرسیدم چه اتفاقی افتاده دوست عزیز؟ آیا از من رنجیدهای؟ Kritya منتشر شده است. نقاشش هنوز خاموش است. دوستان و خوستاندگان نشربه نقاشی‌های او را تحسین می‌کنند. کارت پستی در صندوق پستی من هست با چند کلمه شازده بر آن. نقاش درگشته است.

به دیوار او خنجام، نقاش به قبری خوشحال شد که دو تالیوی دیگر فرستاد. بعد از آن در فواصل مختلف، نقاشی‌های دیگری می‌فرستاد و مصراع‌هایی از اشعارم را در گوشه آن‌ها می‌نوشت. وقتی هوا سرد و بارانی بود فقط نامه می‌فرستاد زیرا نقاشی‌ها خشک نمی‌شدند. آرام آرام نامه فرستادگان برای یکدیگر را فراموش کردیم. اما هر کس به خانه ما می‌آمد، نقاشی‌های او را نشانش می‌دادم و فخر می‌فروختیم. و کسی نبود که مجذوب آن نقاشی‌ها نشود. هر کسی او را تحسین می‌کرد و با تکلی می‌برد محبت و پرحساس جلوی نقاشی‌های او می‌ایستاد.

آیا ما به نقاش فکر می‌کردیم؟ نه! ما فقط به نقاشی‌های او فکر می‌کردیم. تنها چیزی که ما از او می‌نستیم این بود که نام او Prabhakar است و در Dhamatari زندگی می‌کند و نقاش است. همین می‌دانستیم از راهی که امرار معاش می‌کند. هر چند بچه دارد...

## شرح اشتیاق نقاش از زبان شاعر

غریبی دلگیر در دهاماتاری Dhamatari، بعد از فرو نشستن باد و بارانی تند و هراسناک، وقتی شعرخوانی‌ام تمام شد، مردی نرود آمد. من شعرهای شما را دوست دارم همیشه آن‌ها را می‌خوانم. من نقاشم. شعرهای شما با من حرف می‌زنند. خیال دارم آن‌ها را نقاشی کنم.

منی‌دمه چرا حرف‌هایش را جدی نگرفتم و چرا دقیق در چهارمات نگاه نکردم تا خطوط صورتش را به خاطر بسپارم. افسوس که صفاقت کلامش را احساس نکردم.

بعد از حدود سه ماه بستی‌ای رسید حاوی چهار نقاشی از او. خنجام زبیا شد. خنجرم یکی از دیوارها را خالی کرد تا همه فضای آن را به نقاشی‌های او اختصاص دهد... همسر آن‌ها را قاب کرد و به این ترتیب همه ما با او دوست شدیم. برایش نوشتم. همه در خانه ما نقاشی‌هایش را دوست دارند آن‌ها را